



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

چند مطلب در باب وعده عرض کردیم، ابتدا بحث وجوب وفاء به وعده مطرح شد و بعد هم مطالبی ذیل آن مطرح شد. گرچه کل این بحث به عنوان هیجدهمین بحث در ذیل مباحث کذب است اما به دلیل اینکه یک فصل مشبعی شد و ذیل آن هم بحث مهمی بود یک فصل مشبعی هم در ذیل آن قرار گرفت؛ که پنج شش مطلب تا به حال عرض کردیم.

مطلب دیگر در باب وعده این است که در آن قسمت وعید که بحث می‌کردیم گفتیم که وعید و وعده به شر با تفصیلی که ذکر شد مشمول اطلاقات «فلیف بما وعد» و سایر ادله‌ای که وفاء به وعده را واجب یا مستحب می‌کرد، نیست.

به همان دلیل اشتراک لفظی و اکتفا به قدر متیقن یا به دلیل انصراف - لأحد هذین الوجهین - آن ادله شامل وعده به شر نمی‌شود و نکاتی هم در مورد وعده به شر و مقصود از آن عرض شد.

عدم وجوب عمل به وعید

مطلب دیگری که باید در اینجا به آن توجه داشت این است که بنابراین عمل نکردن به وعید و وعده به شر مانعی ندارد بلکه در مواردی حتماً نباید به آن عمل کند و عمل به آن اشکال دارد.

حرمت وعده از باب کذب به دلالت التزامی

اما از یک جهت دیگر نکته‌ای در اینجا هست که اگر در وعید هم مثل وعده یک مدلول التزامی داشته باشد، وقتی وعید می‌کند و وعده به شر یا مکروهی می‌دهد، اگر عرف یک مدلول التزامی را برداشت کند و این، مقصود او هم باشد در این صورت مصداق کذب مخبری می‌شود. ولو اینکه وعده به شر مانعی ندارد؛ یعنی وجوب وفائی ندارد، وعده می‌دهد که او را بزند، اذیت کند، آزار دهد، وجوب وفائی از حیث این انشاء و التزام ندارد. این التزام به امر شر، نافذ نیست و تخلف از آن هم مانعی ندارد بلکه گاهی راجح است یا واجب است که تخلف کند. از این حیث



شماره هفت: ۲۸۱۵

وفاء یا تخلف، مشمول ادله قبلی نیست اما ممکن است از حیث مدلول التزامی، در آن یک حرام و کذبی باشد؛ اگر این التزامی که می‌دهد مدلول التزامی داشته باشد - که خیلی وقت‌ها دارد - و او هم این مدلول التزامی را قصد کند، این دروغ است و او مرتکب حرامی می‌شود. در دروغ فرقی نمی‌کند که انسان در امر خیری دروغ گوید یا امر شری. وقتی یک امر خلاف واقعی را با قصد، تلفظ می‌کند یا اینکه مدلول التزامی کلامش است، این دروغ است.

اگر گفتیم کذب، مدلول التزامی را می‌گیرد و اینجا هم مدلول التزامی داشت کما هو الغالب، در این صورت یک حرمتی از باب کذب هست، در صورتی که حین وعده، این مدلول التزامی باشد و تصمیم هم دارد که انجام ندهد ولی در عین حال می‌گوید تصمیم به آن را دارد؛ عزم را دارد در عین حالی که در واقع نمی‌خواهد انجام دهد، این کلام مفید عزم است در حالی که عزمی نیست در این صورت حرمت از باب کذب پیدا می‌کند.

وقتی می‌گوید مثلاً فردا تو را مجازات می‌کند، در حالی که این مجازات، حق او هم نیست، این حاکی از عزم بر مجازات اوست در حالی که عزم ندارد مرتکب کذبی شده است.

بله اگر یک قرآنی است که [نشان دهد] مدلول التزامی ندارد یا اینکه در حین (؟ دقیقه ۶) عزم را دارد ولی بعد عمل نمی‌کند، در این صورت مرتکب کذب نشده است.

سؤال: ؟

جواب: غالباً حاکی از عزم است؛ مدلول التزامی آن، یک عزم است.

اگر در حین عمل عزم دارد ولی بعد تخلف می‌کند اینجا از آن جهت که عزم داشته است هیچ گناهی نکرده است، پس دروغ نگفته و فرض هم این است که آن کاری که می‌خواسته انجام دهد کار حرامی بوده است اما چون عمل را انجام نداده است پس مرتکب کار خلاف حرامی نشده است و عزم بر معصیت یا عزم برخلاف هم نیتی است که مؤاخذه نمی‌شود و حرمتی ندارد.

سؤال: ؟

جواب: اینجا وقتی شخصی دارد وعده تأدیب یا چیز دیگری می‌دهد فرض این است که اثر دارد و او را اصلاح می‌کند اما در وعیدهای قرآنی، مجازات آخری است، این نوع از وعیدها شاید مشمول این نشود.



شماره هفت: ۲۸۱۵

بحث‌های ما در موعود بود نه خود این عمل. اصل اینکه انشاء وعید بکند، خیر است این غیر از آن است که چیزی که وعده به آن می‌دهد خیر است یا شر است.

سؤال: ؟

موعود در وعد، امر خیری است و در وعید، موعود شر است؛ منتها با ملاحظه ده قسمی که گفتیم دو تا از مواردی که از عرفاً خیر است، در شر می‌آید؛ و دو تا از مواردی که عرفاً شر است در خیر می‌آید. وعدی که ما بحث می‌کنیم وعدی است که یک کسی به شخص معینی وعده می‌دهد، اما در قرآن به نحو قضیه حقیقه است - کسی که این کار را بکند این‌طور می‌شود-.

الحاق وعید به وعد در صورت خیر بودن

مطلب بعدی اینکه باید ببینیم امری که وعده داده می‌شود تأثیری در اصلاح او دارد یا ندارد؛ اگر تأثیر در اصلاح او دارد این امر خیر است دیگر شر نیست ولو اینکه عرفاً بگویند وعید است ولی از نظر فقهی ملحق به وعد می‌شود. از نظر عرفی، آن شر است اما ما حکم فقهی را می‌گوییم. چیزی که شر است اگر از نظر شرعی چیز خوبی به شمار آمده است، این در وعد می‌آید ولو اینکه عرفاً این را وعید بگویند ولی از نظر حکمی ملحق به وعد می‌شود، الحاق حکمی است نه اینکه مفهوم در آنجا این باشد.

سؤال: خدا می‌تواند تخلف کند؟

جواب: آن یک بحث کلامی دارد و ربطی به اینجا ندارد. الان به آن وارد نمی‌شوم. بحث ما در افعال مکلفین است. وعد الهی حکم عقلی است نباید تخلف شود قبلاً دلیل آن را گفته‌ایم که این فقط وعد نیست بلکه عهد است، مقابل یک عمل است و بالاتر از وعد است. اما در وعیدها که آن هم باز فراتر از یک وعد صرف است آیا عقل الزام وفاء می‌کند یا نمی‌کند و مدلول التزامی آن چه می‌شود یک بحث کلامی است. آمادگی داریم وارد آن شویم اما وقت‌گیر است.



وعید از جهت عناوین ثانویه

خود وعید گاهی ممکن است مصداق عناوین دیگری شود که در آن حرمت و احیاناً حتی احکامی مثل وجوب و امثال آن پیدا کند. تا به حال از وعید بما هوهو بحث می‌کردیم اما ممکن است عناوین دیگری بر آن عارض شود که نفس عمل وعید یک حکم ثانوی پیدا کند.

مثلاً اگر وعید به گونه‌ای باشد که باعث شود طرف، از ترس از بین برود، سکنه کند یا مریض شود یا اینکه پایین ترش، ایذاء است؛ این‌ها عناوینی است که خود این عمل نه از حیث اینکه وعید است بما هوهو، بلکه از حیث اینکه او ایذاء می‌کند، از باب ایذاء مؤمن حرام است، یا قتل نفس یا اضرار به غیر.

پس گاهی نفس این وعید؛ خود این عمل که این را بگوید و این تهدید و وعید را انشاء کند ممکن است عناوینی از این قبیل شود،

قتل نفس، اضرار، ایذاء، اهانت. این چهار عنوان خیلی کلیدی و مهم است که اگر امر معتناهی باشد می‌گویند غالباً حرام است. -البته در حدود اضرار یک بحث‌هایی هست-. وعید فی حد نفس حرام نیست ولی اگر این عناوین عارض شد موجب حرمتی از این جهت می‌شود.

وعید فی حد نفس حرام نیست، فو قش می‌توانیم بگوییم مکروه است؛ اما این عناوین گاهی آن را حرام می‌کند. یعنی غیر از عنوانی که مدلول التزامی گاهی آن را کذب می‌کند، ممکن است گاهی اضرار شود، قتل شود، اضرار شود. این هم گاهی هست و گاهی نیست.

پس اگر سؤال شود که حکم خود وعید چیست؟ می‌گوییم در خود وعید بما هوهو حرمتی نیست، یا مباح است یا مکروه است ولی گاهی حرام می‌شود یا به خاطر مدلول التزامی، ممکن است گاهی کذب باشد. و گاهی ممکن است به خاطر این بحثی که در آن هستیم باشد، مثلاً قتل نفس باشد یا اضرار یا ایذاء یا اهانت باشد. پس اگر این عناوین باشد حرمت پیدا می‌کند؛ منتهی به عنوان ثانویه. معنای عنوان ثانوی این است که یک عنوانی است که ملازم با ذات این نیست. «ربما یطرح و یعرض علی الوعید، هذه العناوین» که در این صورت موجب حرمت می‌شود.

گاهی این عناوین عارض می‌شود ولی خیلی وقت‌ها این گونه نیست.



شماره ثبت: ۲۸۱۵

سؤال: ؟

گاهی هم ممکن است خود وعید، حکم رجحانی پیدا کند مثلاً در جایی که بر آثار مهمی این وعید مترتب شود. البته باید گفت اگر موعود آن مبدل به خیر شرعی شود در این صورت خیر می‌شود و از بحث خارج است. مثلاً وعده به یک تأدیبی می‌دهد.

پس بحث در جایی است که خود آن عمل جایز نیست ولی ذات آن تحدید علی‌رغم اینکه محدد به امری است که او نمی‌تواند انجام دهد ولی ممکن است یک نوع بازدارندگی داشته و در مقام اهم و مهم و تراحم رجحان پیدا کند.

عناصر و عد

بحث دیگر: به شکل دیگر و مدل جدیدی من بحث را اینجا سامان داده‌ام. این یک مدلی از بحث عقود و ایقاعات در اینجا قابل پیاده است.

یک چارچوب جدیدی می‌خواهم در اینجا عرض کنم که هم شامل بحث‌های قبلی می‌شود و بعضی نکات هم ضمن این مدل عرض می‌کنم. در این صورت طبق این چارچوب وعد می‌شود؛ مثل عهد مثل نذر، یعنی یک چیز مستقلی است و با این مدل می‌شود بحث کرد.

«وعد سواء كان الوفاء به واجباً أو مستحباً» مستحب هم که باشد با توجه به اینکه یک مقوله مهمی است مستحب مؤکدی است. گر چه ما فکر می‌کنیم احتیاط وجوبی در وفاء به عهد هست، باید گفت که وعد در حقیقت یک نوع ایقاعی است که متقوم به چهار عنصر است:

واعد، موعود له، موعود و صیغه‌ای که آن را انشاء می‌کند.

واعد؛ کسی که ملتزم به این عمل می‌شود فی ما بعد

موعود له؛ کسی که ما ملتزم شده‌ایم که کار انجام شود و خیر به او می‌رسد.

خود موعود، آنچه ملتزم به او شده‌ایم

صیغه‌ای که این را انشاء می‌کند.



شماره هفت: ۲۸۱۵

وقتی که وعدی که مستحب الوفاء است صادر می‌شود ۴ رکن دارد.

شرایط واعد

«اما الواعد فيشترط فيه الشرائط العامه في التكليف»؛ بلوغ و عقل و اختیار و قصد باید داشته باشد. این‌ها شرایط عامه عقود و اختیارات است که بحث کردیم منتهی گفتیم که در بلوغ آن تبصره‌ای داشت. سؤال: ؟

جواب: قدرت هم جزء اختیار است. هم امر مقدوری باشد و هم اکراهی نباید باشد. خیلی چیزهای دیگر را هم می‌شود آورد، مثلاً سفیه نبودن اما عمده این چهارتا است.

شرایط موعود

رکن دوم، موعود است، ما وُعد؛ آن امری که به آن ملتزم می‌شود. -راجع به این هم بحث کردیم- موعود در اینجا خیر باشد. خیر اقسام پنج‌گانه‌ای دارد و شر هم اقسام پنج‌گانه دارد که عرض کردیم. خیر بالإضافة الی الموعود باید باشد.

شرایط موعود له

با توجه به اینکه راجع به این رکن بحث نکردیم چند نکته‌ای الان می‌گوییم. موعود له باید معین باشد اگر به یک کسی وعده دهد نامعین، ادله و اطلاقات بعید این را بگیرد. اگر بگوید من پس فردا به یک شخص نامعینی هدیه می‌دهم ظاهراً ادله و فاء به وعد از این منصرف است. اما شرط آن، این نیست که شخص واحدی باشد ممکن است موعود له یک نفر باشد و ممکن است پنجاه نفر باشد و ممکن است صد نفر باشند.

پس باید معین باشد؛ ولی لازم نیست که واحد باشد، ممکن است جمع باشد.

اگر مبهم باشد نمی‌گیرد.



شماره ثبت: ۲۸۱۵

مبهم دو قسم است یک مبهم فی الواقع و یک مبهم عند الاشخاص یعنی در علم ما، یک وقت می‌گوییم آن کسی که سید در این جمع است این مبهم «فی علمنا» است اما فی الواقع معین است. اما اگر بگوییم یکی از این‌ها؛ در این صورت در واقع هم مبهم است، نام و نشان فی الواقع هم ندارد. پس یک وقت مبهم ثبوتی باشد، یعنی فی الواقع هم معین نیست. بعید نیست گفته شود آن چیزی که مشمول این بحث نیست مبهم ثبوتی است. اما اگر مثلاً گفته شود شخصی که نام او فاطمه است یا نام او حسن است بعید نیست، فی الواقع مفهوم است ادله این را شامل شود.

پس تعیین فی الواقع شرط است نه تعیین فی علمنا.

سؤال: ؟

جواب: اگر بعداً تعیین پیدا کند بعید نیست که ادله شامل آن شود.

دلیل خاص که نداریم، اطلاق می‌گوید «فلیف بما وعد»، قطعاً می‌دانیم و اطمینان داریم آنجایی که فی الواقع طرف معینی ندارد ادله از این منصرف است، گرچه در همین هم ممکن است ادعای اطلاق شود اما بعید است که این را بگیرد. اما جایی که فی الواقع تعیین دارد یا بعد متعین می‌شود بعید نیست که اطلاقات، این‌ها را بگیرد. بلوغ؛ ظاهراً شرط نیست.

عقل و تمیز چطور؟ اینکه آدم وعده‌ای که می‌دهد، طرف بفهمد، بداند.

به نظر می‌آید این شرط است، ولو اینکه وعد، عقد نیست و قبول نمی‌خواهد، ایقاع است ولی التزامی که برای شخصی داده می‌شود این طرف باید بداند، بفهمد ولی اگر او چیزی نمی‌فهمد اگر هم بگوییم مفهوم وعد صادق است که ممکن است بگوییم نیست، انصراف دارد. مثلاً بچه شیرخواره‌ای است یا مجنونی است که چیزی نمی‌فهمد. بله اگر ممیز باشد یا مجنون ادواری باشد که یک نوعی طلبکاری دارد بعید نیست که اطلاق داشته باشد. عرض ما این است که یک نوع طلبکاری در بین باشد.



شماره ثبت: ۲۸۱۵

ظاهر این است که ادله وعد منصرف به جایی است که طرف، یک نوعی طلبکاری از شما داشته باشد یک فهم در حد ممیزی می‌خواهد که طرف، یک نوع طلبکاری داشته باشد. به همین دلیل می‌گویی شرط در اینجا این است که به نحوی تنبه از این داشته باشد، درکی از این مسئله داشته باشد و الا ادله وفاء به وعد از این منصرف است.

سؤال: ؟

جواب: اگر ولی باشد، اشکالی ندارد بالاخره باید یک طلبکاری در بین باشد؛ بالمباشره او بالواسطه. و صلی الله علی محمد و آله الاطهار.